

■ **احمد رضا صدری**

آنچه پیش روی دار بد، متن آخرین دفاعیات بهمن نادری پور معروف به «تهرانی» از جمله شکنجه‌گران معروف ساواک در دادگاه انقلاب اسلامی است. آنچه در انتشار تحلیلی این متن مورد نظر بوده، نه عجز و لایه یک جنایتکار که نمایانند جلوه‌هایی از منش و روش شاه و کارگزاران حکومت اوست که در سخنان نادری آمده است. امید است که انتشار این سند تاریخی، موجب آشنایی بیشتر جوانان با هویت و کارنامه متولیان رژیم سابق باشد.

■ ■ ■

■ **من از دست خودم شاکی هستم!**

بهمن نادری پور معروف به «آرش»، در آغاز واپسین دفاعیات خود در دادگاه، ضمن اعتراف کامل به ارتکاب جنایت، به توصیف فضای فکری خود پس از دستگیری و انتقال به زندان پرداخته است. او در این باره می‌گوید:

«ریاست و اعضای محترم دادگاه! من که در اول جلسات دادگاه گفتم من معترف به خیانت و جنایت هستم و به هیچ وجه قصد دفاع از خود را ندارم، ولی برای اینکه نقش من در آنها روشن شود، به شرح جزئیات آن می‌پردازم. وقتی نماینده محترم دادسرا مطالبی را علیه من عنوان کردند، فکر کردند مواردی است که منکر آن هستم، در حالی که من قبلاً همه آنها را به‌طور مفصل گفته بودم و اینک فقط به خاطر روشن شدن حقیقت، مطالبی را به عرض دادگاه می‌رسانم. اگر اعضای محترم دادگاه در اعتراف صادقانه من شکی دارند، بهتر است از آقایان سیروس نجفی شیرسری، محمد کجوری (کچویی) و احمد مصطفوی کاشانی سؤال فرمایید که چه کسی چند روز تمام پیغام می‌داد:

بیایید من می‌خواهم خود را از عذاب روحی راحت کنم و هم‌اکنون هم مگر مدارک دیگری غیر از جنایت و خیانت من در پرونده من وجود دارد. من از دست خودم شاکی هستم و به اعمال خودم معترضم و در مورد توبه من، بستگی به رابطه فرد گناهکار با خداوند دارد. من فکر می‌کنم نماینده محترم دادسرا تصور می‌فرمایند روزی که ما را جهت استخدام به ساواک بردند، پرسیدند:

آیا حاضری آدم بکشی؟ آیا حاضری برای رژیم فاسد و سرسپرده بیگانه جانفشانی کنی؟ و ما هم با علاقه قبول کرده‌ایم در حالی که با یک بررسی مشخص می‌شود اکثر جوانانی که به ساواک آمده‌اند، قصد خدمت به مملکت را داشته و بر اثر شست‌وشوی مغزی و تحت تأثیر جو حاکم بر ساواک، به‌ویژه کمیته‌ها و فشار سلسله‌اداری، آن چنان غرق می‌شوند که راه بازگشت ندارند. مگر هدف از دادرسی غیر از این است که حقیقت کشف گردد. من از روز اول دستگیری‌ام تمام مطالبم را در ۶۰۰ صفحه نوشته و تقدیم کرده‌ام. شما این عمل را به غیر از ندامت و صداقت به چه چیز تعبیر می‌کنید؟ وقتی پست‌ها می‌شکنند و ماهیت حقیقی آنها آشکار می‌گردد، سیاسی‌ها جلوی دیدگان گمراهان کنار می‌روند و خورشید حقیقت نمایان می‌شود. زمان تصمیم‌گیری‌ها فرا می‌رسد و به همین دلیل با خدای خود پیمان بسته‌ام جز حقیقت چیزی نگویم.»

■ **به یک دستم شلاق دادند و به دست دیگرم سیانور**

بخش دیگری از واپسین دفاعیات تهرانی به افشای ویژگی‌های شخصیتی شاه و شیوه حکومت او اختصاص دارد. هرچند که ممکن است برخی این اعترافات را معلول امیدوی به غفو یا تخفیف مجازات ببینانند، اما سائر اسناد و خاطراتی که در این موضوع منتشر شده، نشان می‌دهد که سخنان تهرانی کاملاً مقرون به صحت و حقیقت است:

«من دیگر نمی‌توانستم به روی همسر و دو فرزند خردسالم نگاه کنم، چون نگاه کردن به آنها مرا به یاد همسر و فرزندهای شهید می‌انداخت. من مثل همه ایرانیان به کشور و میهنم علاقه داشتم، ولی بیایید ببینید از من چه موجودی ساختند. آنها به یک دستم شلاق دادند و به دست دیگرم سیانور و وقتی شلاق یا سیانور را پایین می‌گذاشتیم، مسلسل را به من می‌دادند که قلب برادران مبارز و مجاهد را نشانه بگیرم. این است واقعیت رژیم پوسیده‌ای که آن مردک احمق و خودکامه که لقب بزرگ فاسدان برانزده‌تر از هر چیز دیگری برای اوست، در ایران به وجود آورده بود. مردی که بعد از سرنگونی رژیم همه سر فسادش، بعد از دستگیری در زندان از یکی از زندانیان شنیدم که: از نوجوانی مغبون بود و فکر و ذکرش مسائل جنسی، اهل جوق گفتن و دلق‌بازی بوده است و به همین علت نیز اطرافش را آدم‌های بی‌مایه و نوکرصفت گرفته بودند.

من سوگند می‌خورم که از اعمال این خاندان که از ریز و درشتن سعی در قایت با یکدیگر جهت پیاچاول هرچه بیشتر مردم ستمدیده و اشاعه فساد داشتند، اطلاعاتی نداشت‌م!»

■ **راننده ناگهانی و تیراندازی به سوی یک جوان در فروشگاه**

متهم در بخش دیگری از دفاعیات خویش، به حوزه دولتی و امنیتی رژیم شاه نیز نگریسته و درباره آنها نکاتی را بیان داشته است. او فساد را در کلیت و تمامی اجزای رژیم شاه می‌بیند و در تبیین این ادعای خویش می‌گوید:

«من تصور نمی‌کنم این دادگاه‌شخص مرا، یعنی بهمن نادری‌پور را محاکمه می‌کند. این دادگاه یک قربانی سیستم ظلم و فساد و یک عمده امنیتی را محاکمه می‌کند که نمونه آن خیلی از کسان هستند. عوامل و سیستم این رژیم پوسیده چه سازمان‌هایی بودند؟ مجلس قانونگذاری یا مجلسین قانونگذاری و وسایل ارتباط جمعی، دادگستری، وزارتخانه‌ها. چه کسی در خدمت این سیستم نبوده؟ چه کسی تاب مقاومت در مقابل این فشارها را داشته است؟ مگر این همه قوانین ضد مردمی را مجلسین و نمایندگان

تصویب نکردند؟ کاپیتولاسیون را چه کسانی مجدداً صحنه گذاشتند؟! و به دولت شریف امامی و ازهاری چه کسانی رأی دادند؟ فرمانداری نظامی در شهرهای مختلف را چه کسانی تعیین کردند و برادران سرباز و ارتشی را چه کسی در مقابل برادران مشت گره کرده و گل به دست قرار داد؟ مگر شما از مجازات‌های تمرد در سازمان‌های امنیتی خبر ندارید؟ مگر دادگستری در طول برقراری رژیم فاسد سرنگون شده در اکثر مواقع مطیع بی‌چون و چرای اعمال خلاف و غیرقانونی زعمای قوم نبوده‌اند. چه جنایتکاری که با توصیه‌ها، شاد و خندان دادگستری را ترک کرده و همچنان به ادامه جنایت و اشاعه فساد در جامعه پرداخته‌اند.

همه شما جریان تیراندازی به یک جوان در کفاشی شارل جردن را به وسیله راننده ثابتی که همراه همسر ثابتی بود، به یاد دارید؟ می‌دانید که اکنون او آزاد شده و شاید در ایران نباشد؟ فشار دستگاه و توصیه‌ها بود که او آزاد شد.

سایر وزارتخانه‌ها مثل وزارت فرهنگ و هنر با برپایی جشن‌های مختلف در شیراز و شهرهای دیگر به اشاعه فساد و تشویق جوانان به سوی ابتذال و حتی فحشا کمک می‌کرد. رادیو و تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات غیر از آنچه که به آنها دیکته می‌شد یا اجازه داده می‌شد چیز دیگری را می‌نوشتند؟ این شیران غره در آن روزهای خفقان خواب بودند که زیر بار درج مقالات رفتند؟ از چه می‌ترسیدند؟ آیا آن ترس برای من و امثال من نمی‌توانست وجود داشته باشد؟ دشمن زخم‌خورده و منافع به خطر افتاده امپریالیسم خونخوار جهانی و استعمارگران سرخ و سیاه، در نبود یک چنین سازمانی از فرصت‌ها استفاده و به اندازه کافی از مغزهای پوسیده و غلیل ضد ملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که منافقشان به خطر افتاده استفاده می‌کنند و مجدداً صاحب قدرت می‌شوند.

برای اعمال ضد انقلابی، شما فقط اعمال جنایتکارانه ساواک و جنایتکارانش را محکوم کنید. به نظر من کسانی با تشکیل سازمان جمع‌آوری اطلاعاتی مخالفند که یا تصورشان از چنین سازمانی مثل ساواک یا سازمانی مثل خفقان و سانسور است یا قصدشان خیانت به ملت و مملکت است.»

■ **پدیده‌ای به نام «نعمت‌الله نصیری»!**

تهرانی در دفاعیات خود، سخن را از رأس هرم رژیم شاه آغاز می‌کند و نهایتاً به رئیس دستگاهی که در آن کار می‌کرد، یعنی ساواک می‌رسد. او در شرح حال و منش نعمت‌الله نصیری رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، به نکاتی جالب توجه اشاره می‌کند:

«اداره امنیت کشور با اداره سوم بود که از ادارات مختلفی تشکیل می‌شد. نعمت‌الله نصیری را اکثر کارمندان ساواک به طور درگوشی، نعمت خره صدا می‌کردند! او حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت. اکثر نوشته‌ها و گزارشاتی که برای بولتن می‌نوشت، بدون نقطه بود و به همین علت هم به آقای بدون نقطه اشتهار داشت! آنقدر وقیح بود که وقتی بیژن چهرازی را با یک نفر در سال ۵۰ با یک مقدار مواد منفجره و مدارک دیگر دستگیر کردند و گزارشی از وضع آنها به نصیری داده شده بود، از قول خودش یا از طرف شاه خائن نوشته بود: نفعه‌شودا یعنی به این واضحی دستور کشتن و سر به نیست کردن کسی را داده بود که حداقل از نظر احترام و قوانین دارای حکم بازداشت قانونی بود. البته بیژن چهرازی به پیدادگاه نظامی رفت



مروری بر واپسین سخنان بهمن نادری پور معروف به «تهرانی» از شکنجه‌گران ساواک

شاه از نوجوانی «مغبون» بود!

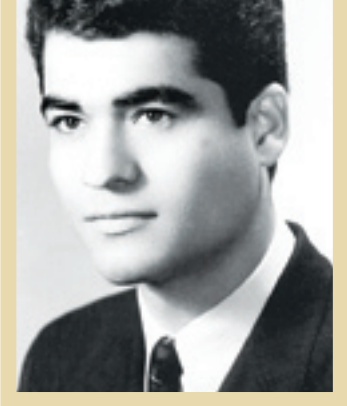
و به ۱۰ سال زندان محکوم و اینک به دست مردم آزاد شده است. در ۱۳ اردیبهشت سال ۴۶، پس از آنکه به من تکلیف کردند در مقابل پرچم ایران زانو زده و به قرآن مجید قسم بخورم که به رژیم مغفور شاهنشاهی و پرچم ایران وفادار باشم، به مشت گره کرده و گل به دست قرار داد؟ مگر شما ۳۱۱ که وظیفه‌اش جمع‌آوری اطلاعات در مورد کمونیست‌ها بود، منتقل شدم. وقتی کسی کارمند ساواک می‌شود، خود به خود دوستان و فامیل از او فاصله می‌گیرند.»

■ **خود را به خاطر اعمالی که انجام داده‌ام هرگز نمی‌بخشم!**

واپسین بخش از دفاعیات بهمن نادری‌پور به پاره‌ای از مشاهدات وی در کمیته مشترک ضدخرابکاری معطوف است. گفته‌های او در این فصل، در شناخت فضا و مناسبات حاکم بر این کمیته بس مفید و آگاهی‌بخش می‌نماید، چه اینکه از سوی کسی بیان می‌شود که خود جزئی از آن روابط و مناسبات کاری و امنیتی بوده است:

«پس از ورود به زندان قزل قلعه و بازجویی از گروه‌های کمونیست، از طریق سرعمله‌جات ابتدال و حتی فحشا کمک می‌کرد. ترورهای تلویزیون، روزنامه‌ها و مجلات غیر از آنچه که به آنها دیکته می‌شد یا اجازه داده می‌شد چیز دیگری را می‌نوشتند؟ این شیران غره در آن روزهای خفقان خواب بودند که زیر بار درج مقالات رفتند؟ از چه می‌ترسیدند؟ آیا آن ترس برای من و امثال من نمی‌توانست وجود داشته باشد؟ دشمن زخم‌خورده و منافع به خطر افتاده امپریالیسم خونخوار جهانی و استعمارگران سرخ و سیاه، در نبود یک چنین سازمانی از فرصت‌ها استفاده و به اندازه کافی از مغزهای پوسیده و غلیل ضد ملی پس از پیروزی انقلاب اسلامی که منافقشان به خطر افتاده استفاده می‌کنند و مجدداً صاحب قدرت می‌شوند.

برای اعمال ضد انقلابی، شما فقط اعمال جنایتکارانه ساواک و جنایتکارانش را محکوم کنید. به نظر من کسانی با تشکیل سازمان جمع‌آوری اطلاعاتی مخالفند که یا تصورشان از چنین سازمانی مثل ساواک یا سازمانی مثل خفقان و سانسور است یا قصدشان خیانت به ملت و مملکت است.»



تهرانی در دادگاه انقلاب: اداره امنیت کشور با اداره سوم بود که از ادارات مختلفی تشکیل می‌شد. نعمت‌الله نصیری را اکثر کارمندان ساواک به طور درگوشی، نعمت خره صدا می‌کردند! او حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت. اکثر نوشته‌ها و گزارشاتی که برای بولتن می‌نوشت، بدون نقطه بود و به همین علت هم به آقای بدون نقطه اشتهار داشت!



گفت‌وگو با ۸۸۴۹۸۴۷۹



دادگاه انقلاب اسلامی، نمایان از جلسه محاکمه بهمن نادری پور معروف به «تهرانی»

پیش‌خوارات

حاشیه‌ای بر انتشار اثر تاریخی- پژوهشی «قزل قلعه، زندان سرخ پهلوی»

اندر احوالات یک «محبس»

■ **شاهد توحیدی**



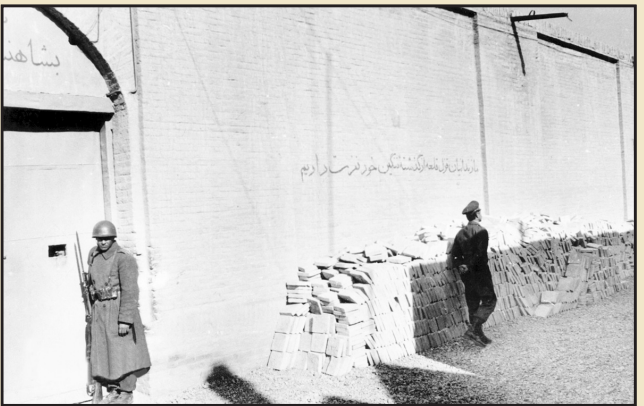
بیش از یک دهه است که ساختمان کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک، به موزه تغییر کاربری داده و نام «عبرت» بر خویش نهاده است. این محل دیدنی، علاوه بر تملای مزایا، انتشاراتی فعال نیز دارد که تاکنون آثار ارجمندی را در حوزه تبیین رفتار ساواک با زندانیان سیاسی به زیور طبع ارسته است. در این مجال سخن از یکی از آثار منتشر شده توسط این ناشر است که به بازگویی شرایط محبس قزل قلعه می‌پردازد. این اثر توسط جناب یعقوب لطفی تولید و به بازار نشر عرضه شده است. مؤلف این کتاب در بخشی از دیباچه

آن آورده است:

«قزل قلعه یا قزل قلاع (قلعه سرخ) نامی در داشنا در ادبیات مبارزات سیاسی میهن زخم‌خوره ایران، از سلاطین و شاهان بوده است و جاوید خواهد ماند، ولی صد افسوس که آن را با سیووعیت باورنکردنی و عمل‌های شگرف در یک روز غم‌انگیز با چنگال آهنین با خاک یکسان کردند، چنان که گویی از ابتدا چنین جایی وجود نداشته است. اکنون پس از گذشت چند دهه از این کار ستم‌آلود، حسرت دیدن زنده شدن خاطرات دل‌آورد مردان و شیرزنان ظلم‌ستیز بر دل و روح آنها به جای مانده است. خداوند را سپاسگزارم که توفیق عنایت فرمود پس از سال‌ها سپری شدن این واقعیت تلخ بتوانم این موضوع مهم تاریخی را یادآور شوم و مطالبی را در حد بضاعت برای علاقه‌مندان و دل‌سوزانگان فراهم کنم تا شاهدان با فراهم شدن زمینه‌های تحقیقی-پژوهشی واکاوی



آنها به یک دستم شلاق دادند و به دست دیگرم سیانور و وقتی شلاق یا سیانور را پایین می‌گذاشتیم، مسلسل را به من می‌دادند که قلب برادران مبارز و مجاهد را نشانه بگیرم. این است واقعیت رژیم پوسیده‌ای که آن مردک احمق و خودکامه که لقب بزرگ فاسدان برانزده‌تر از هر چیز دیگری برای اوست، در ایران به وجود آورده بود



نمایان از ساختمان زندان سابق قزل قلعه تهران



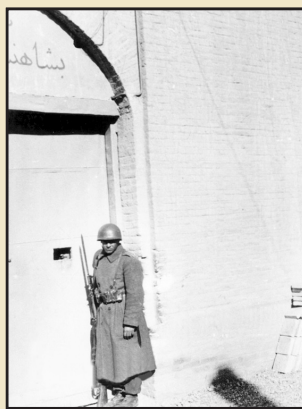
قزل قلعه یا قزل قلاع (قلعه سرخ) نامی در داشنا در ادبیات مبارزات سیاسی میهن زخم‌خوره ایران، از سلاطین و شاهان بوده است و جاوید خواهد ماند، ولی صد افسوس که آن را با سیووعیت باورنکردنی و عجله‌ای شگرف در یک روز غم‌انگیز با چنگال آهنین با خاک یکسان کردند، چنان که گویی از ابتدا چنین جایی وجود نداشته است

عمیق‌تری درباره این مکان تاریخی-سیاسی به وجود آید. با توجه به قدمت این محل که در حدود یک قرن و نیم در این مرز و بوم جا خوش کرده بود، صحنه‌ها، حوادث و خاطرات فراوانی را در دل خود جای داده بود که دستمایه بسیار ارزشمندی برای محققان در حوزه‌های مختلف خواهد بود. بررسی قزل قلعه از جهات متعددی قابل اعتناست. مواردی از قبیل قزل قلعه و تاریخ ساخت و عوامل ایجاد آن، قزل قلعه ارتباطش با سلسله شاهی قاجار، قزل قلعه و رژیم پهلوی، قزل قلعه و انبار مهمات ارتش، قزل قلعه و زندان در رژیم پهلوی، قزل قلعه و قزل قلعه و شکنجه‌هایش می‌تواند مورد توجه پژوهشگران، محققان و علاقه‌مندان قرار بگیرد. این زندان در ردیف مخوف‌ترین و در عین حال بی‌کیفیت‌ترین زندان‌های دنیاست. این محل به منظور زندان ساخته نشده بود و در ابتدا کارکرد کاروانسرای و انباری داشت، به تدریج در رژیم پهلوی تغییر کاربری داد و با ایجاد تغییرات در

داخل راه‌روها، اتاق‌ها، ساخت حمام و امکته

دیگر تبدیل به یکی از زندان‌های بی‌ابروی دنیا شد، به‌طوری که قریب به اتفاق زندانیان سیاسی رژیم پهلوی معتقدند آنچه در این قلعه (بخوانید زندان) و حمامش اتفاق افتاده یکی از شرم‌آورترین گوشه‌های تاریخ انسانیت و بشریت است. هر چند این زندان پس از دو دهه فعالیت در سال ۱۳۵۰ به دستور و فرمان محمدرشاه تعطیل و در سال ۱۳۶۰ به علت فرسودگی تخریب شد و آن را تبدیل به میدان میوه و تره‌بار کردند تا این قطعه سیاه رژیم پهلوی را از یاد و آذهنان تاریخ پاک کنند، ولی برخلاف تصور آنها هرگز این انقراض رخ نداد و برخلاف تصور شاه و اعوان و انصارش از ذهن تاریخ استبداد و دیکتاتوری رژیم سلطنت حذف نشد و همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، پس از گذشت ۴۰ سال از آن کوبیدن‌ها و تخریب‌ها این موضوع همچنان زنده و پویاست و برای نسل جدید ایران مسئله قابل توجهی قلمداد می‌شود. با توجه به بررسی‌های انجام شده کتاب مستقلی درباره قزل قلعه وجود ندارد یا حداقل بنده نگارنده از آن مطلع نشدم (البته با جست‌وجوی فراوان) و به نظر می‌رسد این نوشتار می‌تواند خلأ به وجود آمده را حتی در حداندک پر و کامل کند و یقیناً مجموعه کاملی نخواهد بود که امید است به مرور زمان کامل تر شود.»

مؤلف اثر در بخشی دیگر از مقدمه خویش، به نحوه مطالعات میدانی و کتابخانه‌ای خود پرداخته و در این باره می‌نویسد: «با توجه به مطالب فوق‌الذکر، مطالعات گسترده میدانی کتابخانه‌ای برای تبیین این موضوع آغاز شد و با مراجعه به کتابخانه‌ها، سایت‌های اینترنتی و بهر بهر داری از ۱۲۰ هزار برگ سند منتشر شده و توسط مرکز بررسی اسناد تاریخی بررسی خاطرات به جای مانده از زندانیان سیاسی رژیم پهلوی و انجام مصاحبه‌های شفاهی با مطلعین و محبوسین سعی شد



ان‌شاءالله مطلبی از قلم نیفتد و در پایان امید است، این تأثیرگذارترین قسمت این کتاب فصل اول: شناخت قزل قلعه، تاریخچه، موقعیت جغرافیایی، وضعیت ساختمان، نوع سازه و استوارهای قزل قلعه، فصل دوم: قزل قلعه به روایت محبوسین، فصل سوم: قزل قلعه و مبارزات سیاسی و فصل چهارم: خاطرات زندانیان سیاسی و در انتها عکس‌ها تدوین و تقدیم علاقه‌مندان تاریخ سیاسی ایران می‌شود.

بدیهی است تأثیرگذارترین قسمت این کتاب مجموعه خاطرات زندانیان سیاسی رژیم پهلوی است، زیرا اگر از قزل قلعه به عنوان یک زندان مخوف استفاده نمی‌شد، حتماً مانند قلاع دیگر محسوس می‌شد. آنچه امروز به این مکان فاقد حضور فیزیکی (متأسفانه) هویت و اعتبار می‌بخشد حضور صدها آزادی‌خواه، حقیقت‌جو و مبارز سیاسی دوران سیاه رژیم پهلوی در این قلعه بود. هر چند تمامی خاطرات بیان نشده است، ولی هر آنچه که فعلاً به جای مانده است، دستمایه بسیار خوبی برای آغاز راه و گشودن پنجره‌ای جدید برای دیدن جنایات رژیم سلطنتی پهلوی است. رژیم سفاک و بی‌دینی که متأسفانه امروزه بعضی از خودفروختگان در لباس و چهره‌های مختلف در صدد تطهیر آن هستند البته موفق نخواهند شد.

همان‌گونه که آفتاب زیر این نمایی، هیچ وقت حقیقت پنهان نخواهد بود و با شکر و حمد الهی امروز شاهد برلا شدن خیانت‌های رضان و فرزند خائنش در همه زمینه‌ها هستیم و تشت رسوایی آنان چنین از بام بر زمین افتاده است که صدای آن گوش‌خواهانشان را نیز کر کرده است. در پایان امیدوارم همراهان و خوانندگان محترم نظرات و دیدگاه‌های سازنده خود را به نگارنده منتقل کنند و از هیچ تذکر و راهنمایی در جهت بر بارتر کردن این قلعه از تاریخ دریغ نورزند:

به زندان قفس، مرغ دلم چون شاد می‌گردد مگر روزی که از این بند غم آزاد می‌گردد

فرخی یزدی»